



معصومین، نمی‌خواهند گناه کنند یا نمی‌توانند؟

آیت الله قرهی گفت: تقویت عمل و تخریب عمل هر دو به خطورات است. اگر خطورات، ربّانی و الهی شد عمل صالح و عمل الهی تقویت می‌شود اما اگر خطورات، نفسانی و شیطانی شد، عمل الهی، تخریب و انسان در گناه می‌رود.

آیت الله قرهی گفت: تقویت عمل و تخریب عمل هر دو به خطورات است. اگر خطورات، ربّانی و الهی شد عمل صالح و عمل الهی تقویت می‌شود اما اگر خطورات، نفسانی و شیطانی شد، عمل الهی، تخریب و انسان در گناه می‌رود. سیصد و نوزدهمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده است برای علاقه‌مندان در پی می‌آید؛

انزجار صاحبان عقل از برخی خطورات قلب

تقویت عمل و تخریب عمل، هر دو، به خطورات است. اگر خطورات، خطورات ربّانی و الهی شد، عمل صالح می‌شود و عمل الهی تقویت می‌شود. اما اگر خطورات، نفسانی و شیطانی شد، عمل الهی، تخریب می‌شود و انسان در گناه، فرو می‌رود. لذا هر چه که هست، از این خطورات است.

بیان کردیم: اولیاء خدا فرمودند: خود شکل‌گیری عمل، دارای مراحل ناخودآگاه و مراحل خودآگاهی هست و تا یک عمل، عمل شود، چه خوب و یا بد، انسان اول مراحل را در ذهنش طی می‌کند که گاهی انسان خودش هم از این طّی مراحل، خبر ندارد و به سرعت می‌گذرد.

بیان کردیم: این مراحل به سرعت از ذهن انسان می‌گذرد، اولین مطلب یک حسّ درونی بود، بعد از آن، وقتی از ذهن می‌گذرد، این خطور ذهنی آن را تقویت می‌کند. مرحله سوم، وقتی از ذهن گذشت، همان‌طور که مثال زدیم، بلافاصله حسّی می‌خواهد که آن را مجدداً تقویت کند. بعد از این، مرحله نفس شروع می‌شود و آن را پرورش می‌دهد. بعد از آن، فکر کردن راجع به آن، به وجود می‌آید و مدام فکر می‌کند. عالم، عالم اثر و مؤثر است، طبعاً بعد از این تفکر، یک واکنش نسبت به فکر به وجود می‌آید که آن را عمل کند.

آن اشتیاق اولیّه شکل می‌گیرد. بعد از آن، نفس مؤکد پیگیری می‌شود که آن را انجام بدهد. بعد از آن هم عزم را به وجود می‌آورد و بعد از عزم هم که تقویت شد، جزم به وجود می‌آید. به تعبیری عزمش را جزم می‌کند و بعد هم اقدام به عمل می‌کند. این مراحل به سرعت در وجود انسان می‌گذرد و این نکاتی که بیان کردیم، در باب خطورات ذهنی است.

قبل از این که اقدام عملی را بیان کنم، باید گفت که طبعاً این‌جا دو حالت دارد. اگر اراده، اراده ضعیفی بود، به سرعت عمل زشت را انجام می‌دهد و گرفتار می‌شود. اتفاقاً اگر اراده، ضعیف بود، اعمال خیر را هم انجام نمی‌دهد. همه این‌ها نکات بسیار مهمی است.

لذا معلوم می‌شود که در اراده ضعیف، یک جا گیر وجود دارد. آن گیر کجاست؟ این که عقل سلیم وجود ندارد. به قدری این مطلب، مهم است که مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) می‌فرمایند: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سَوَاءٍ وَ الْعُقُولُ تَرْجُرُ مِنْهَا» [۱]، برای این قلوب و دل‌ها، خواهش‌های نفسانی، سوء و زشتی به وجود می‌آید که این، تنها عقل است که از این خواطر، جلوگیری می‌کند. یعنی صاحبان عقل هستند که از این خواطر بدشان می‌آید و متنقّر می‌شوند.

لذا همان‌طور که بیان کردیم، این خواهش‌های نفسانی، مراحل نه‌گانه‌ای را در ذهن طی می‌کند که هر کدام به قدری به هم متصل هستند که به سرعت انجام می‌شوند. این‌ها از ذهن انسان می‌گذرد و اگر اراده، ضعیف شد، یعنی انسان خودش را به عقل سلیم نسپرد، طبیعی است گرفتار می‌شود و ورود به عمل پیدا می‌کند.

اما اگر اراده‌ای، اراده قوی بود، انسان می‌تواند به مقامی برسد که از هر خطورات زشتی که بخواهد به ذهنش ورود پیدا کند، جلوگیری کند. نه این که خطورات بیاید و بعد جلوگیری کند. یعنی حتّی به مقام تالی تلو عصمت هم می‌رسد.

پاسخ ثامن‌الحجج(ع) به سؤال: معصومین، نمی‌خواهند گناه کنند یا نمی‌توانند؟

چون دهه، دهه کرامت است و در آستانه ولادت آن کریم، ابن‌الکریم، حضرت ثامن‌الحجج، آقا علی‌بن‌موسی(ع) هستیم، روایتی را از حضرت بیان کنم که اگر انسان جدّی بفهمد که گناه، بد است و بر این، باور داشته باشد، دیگر این خطورات و گناه را در ذهنش پرورش نمی‌دهد. لذا مهم این است که باور کند، گناه، بد است و زشتی، زشت است. اگر انسان بداند گناه، غذای متعقّن برای روح است، دیگر از آن لذّتی نمی‌برد. خود حضرت ثامن‌الحجج(ع)، این مطلب را به زیبایی مثال می‌زنند:

جوانی محضر حضرت بود و در راهی با هم بودند. او می‌داند حضرت، معصوم است. عرضه می‌دارد: آقا جان! شما نمی‌خواهید گناه کنید یا اصلاً نمی‌توانید، گناه کنید؟

به هر حال، طبق روایت خود معصومین، اینکه کسی زمینه گناهی برایش فراهم نباشد و مرتکب آن گناه نشود، خیلی مهم نیست، اما اگر بستر گناه آماده بود، مثلاً پول‌هایی از بیت‌المال در دستش بود و اختیاراتی داشت، ولی گناه نکرد، این، مهم است.

مرحوم زاهد بی‌بدیل، حاج شیخ عبدالعلی قرهی تامّ الاختیار بود، وجوهات زیادی در دستش بود، اما حتّی اجازه نداد فرش

خانه‌اش را که پوسیده شده بود، عوض کنند. از باب این که خویشاوند است نمی‌گوییم، همه علما، اعظم و بزرگان می‌دانستند که ایشان، احتیاط عجیبی در باب بیت‌المال و وجوهات، داشت.

لذا این که کسی دستش می‌رسد، اما گناه نمی‌کند، مهم است و إلا اگر کسی دستش نرسد که خوب معلوم است گناه هم نمی‌کند و ارزشی برای او محسوب نمی‌شود. به تعبیر عامیانه می‌گویند: گربه دستش به گوشت نمی‌رسد، می‌گوید: بو می‌دهد. پس اگر زمینه گناه فراهم نبود و گناه نکردی، مهم نیست، اما اگر زمینه گناه فراهم بود و گناه نکردی، مهم است.

پس این، دو موضوع است، اگر کسی نتواند، خوب نتوانسته است. اگر من به راحتی بگویم: دست به بیت‌المال نمی‌زنم، هنر نکردم، چون دستم نرسیده که دست نمی‌زنم. برای همین اگر انسان در کوه و بیابان برود و زهد و تقوی پیشه کند، خیلی مهم نیست. این که درون شهر باشد و جلوات دنیا جلوی چشمش باشد و گناه نکند، مهم است.

لذا این سؤال برای این جوان پیش آمد که حالت عصمت معصوم، کدام حالت است؟ برای همین از ایشان پرسید: آقا جان! شما می‌توانید گناه کنید و گناه نمی‌کنید، یا اصلاً نمی‌توانید گناه کنید؟

در حال راه رفتن بودند، امام چشمشان به یک نجاستی افتاد که روی زمین بود. حضرت یک نگاهی به این جوان کردند و فرمودند: قبل از این که جواب سؤال را بدهم، یک سؤال از تو می‌کنم: تا به حال شده که گرسنه باشی و به واسطه این گرسنگی بروی و نجاستی مانند این مدفوعی که این‌جا هست، بخوری؟

آن جوان به تعبیری شوکه شد و تعجب کرد که این چه سؤالی است که آقا از من می‌پرسند! عرضه داشت: آقا جان! این که معلوم است، انسان حالش به هم می‌خورد که بخواهد تصوّرش را هم کند، چه برسد بخواهد این عمل را انجام دهد.

امام فرمودند: من که نگفتم بخوری، گفتم: به فکر می‌رسد چنین کاری انجام بدهی؟

عرضه داشت: نه آقا! من به تصوّر هم نمی‌رسد که چنین کاری را بخواهم انجام بدهم.

حضرت فرمودند: حال ما هم همین حال است. تصوّر گناه برای ما مثل تصوّر یک نجاست است که حتی در ذهن تو هم خطور نمی‌کند که آن را بخوری، گناه هم به همین ترتیب در ذهن ما خطور پیدا می‌کند.

بعد حضرت فرمودند: مشکل بعضی از شما این است که گناه را به منزله غسل می‌بینید که یک حلاوت و شیرینی برای شما دارد و لذا گناه را دوست دارید. اما ما گناه را مانند نجاست می‌بینیم.

بعد حضرت اشاره می‌فرمایند که مگر قرآن مثلاً در مورد غیبت مثال نزده که این، به منزله خوردن گوشت برادری است که مرده باشد؟!

اولین اقدام عملی در بدو ورود خطورات به ذهن

لذا در همین ابتدا بیان کنم که اولیاء خدا، بالاترین نسخه را همین مطلب می‌دانند که انسان باید ببیند حالش نسبت به خطورات چه حالی است؟ اگر نسبت به خطورات شیطانی و خطورات نفسانی، حال خوشی داشت، معلوم است این طعام را شیرین می‌بیند، ولو عین نجاست باشد!

وقتی هم نسبت به خطورات ملکی و ربّانی - که بیان کردیم دو خطور در مقابل خطور دیگر هستند - حال خوشی نداشت، یعنی طرف دیگر برای او لذّت بخش شده و آن نجاست، طعامی برای روحش شده است. لذا چون جمع ضدّین محال است، دیگر از این خطورات خوشش نمی‌آید.

نمی‌شود بیان کنیم یک کسی هم از عبادت و طاعت خوشش می‌آید و هم از گناه. وقتی گناه را برای خودش شیرین و لذّت بخش بداند و آن طعام متعقّن را بخورد، دیگر نمی‌تواند طعام دیگری را بخورد و مزاجش آن طعام را برنمی‌دارد.

طعام متعقّن و نجس گناه، همان طعامی است که به واسطه آن خطورات زشت به ذهن می‌آید، اما باید بدانیم که می‌شود این مراحل نه مرحله‌ای که برخی ناخودآگاه و برخی هم خودآگاه هست و بلافاصله پشت هم می‌آید و حتی به یک دقیقه نمی‌کشد و سریع انجام می‌گیرد، کنترل کرد که اصلاً نیاید.

لذا انسان باید ببیند حالش نسبت به گناه، چه حالی است. به روایت که بیان کردم، دقت کنید: «إِنَّ لِلْقُلُوبِ خَوَاطِرَ سَوَاءٍ وَ الْعُقُولُ تَرْجُرُ مِنْهَا». آیا وقتی این افکار شیطانی آمد، عقل از آن‌ها بدش می‌آید یا خیر؟

با توجّه به این روایت، معلوم می‌شود که برای همه قلب‌ها خواطر سوء وجود دارد و این خاطره‌ها و افکار بد می‌آید، اما اگر کسی دارای عقل سلیم بود، از آن‌ها بدش می‌آید و اجازه ورود به آن‌ها را نمی‌دهد «وَ الْعُقُولُ تَرْجُرُ مِنْهَا». اما اگر صاحب عقل نبود، خوشش می‌آید، لذا مبتلا و گرفتار می‌شود و دیگر نمی‌تواند کاری کند.

اولیاء خدا و عرفای عظیم الشان نکات بسیار زیبایی را بیان می‌کنند. یکی از آن نکاتی که اولیاء خدا بیان فرمودند، این است که می‌فرمایند: در این مراحل که به سرعت در نفس می‌گذرد، اوّل اقدام عملی شما این است که بلافاصله همان موقع که دارد خطورات از ذهن شما می‌گذرد همان آنجا، از نفس خود محاسبه بکشید.

لذا یک نکته بسیار زیبا و عالی در فرمایشات عمومی آیت‌الله خوشوقت، آن عزیز الله و عزیز الحجة هست که ایشان فرمودند: اینکه بیان می‌کنند انسان، محاسبه نفس کند، به این معنا نیست که فقط شب به شب بنشیند و محاسبه نفس کند، بلکه هر وقت، هر عملی از شما سر می‌زند، همان لحظه محاسبه‌اش کنید، چون ای بسا اگر محاسبه نکنید، فراموش کنید و از خاطرتان برود.

بعضی از بزرگان می‌گویند: «قَيِّدَ الْعِلْمَ بَكْتَابِهِ»، یعنی هر چه که بر ذهن گذشت، یک نوع علم و آگاهی است. لذا اعمال خودتان

را کتابت کنید. اینکه بعضی‌ها خاطرات می‌نویسند، خوب است، اتفاقاً انسان باید شب بنشیند و اعمال امروز خودش را کتابت کند که امروز چه کار کردم. صبح که بلند شدم، چه کردم، ساعت بعدی چه کار کردم و ... همه را بنویسد و کتابت کند که بسیار خوب است.

لذا فرمودند: شما این حال محاسبه را همیشه داشته باشد و همان‌جا سریعاً خود را محاسبه کنید تا آن عمل را از خاطر نبرید. پس اولین مرحله برای اینکه با طی این مراحل هشتگانه به ورود به عمل مبتلا نشود، این است که همان‌جا محاسبه نفس کند، نه اینکه محاسبه نفس را برای آخر شب بگذارد.

لذا اولیاء خدا می‌فرمایند: در همان لحظه عمل، یک حساب کن، ببین عمل درستی است یا خیر. مثلاً بعد از تلفن حساب کن که من چه گفتم، الآن که صحبت تمام شد، آیا درست گفتم یا خیر؟ امید دادم یا ناامید کردم؟ و ... این، خیلی مهم است.

علت سکوت همیشگی سلطان العارفین، قبل از پاسخ دادن به سؤالات

آیت‌الله العظمی بهجت، آن بهجت القلوب (اعلی الله مقامه الشریف)، بیان فرمودند: یکی از خصوصیات که سلطان العارفین، آیت‌الله العظمی ملا فتحعلی سلطان‌آبادی داشتند، این بود که وقتی مطلبی را به ایشان می‌گفتند، اول مقداری سکوت می‌کردند و بعد جواب می‌دادند، ولو آن سؤال یک سؤال عادی بود، اما باز هم ایشان، اول لحظاتی سکوت می‌کردند و بعد جواب می‌دادند که این خود یک نوع محاسبه است که چه می‌خواهم بگویم.

لذا اگر این خطورات بخواهد به عمل کشیده نشود، باید همان‌جا به محاسبه اولیّه پرداخت. پس این را به عنوان کد به ذهنتان بسپارید که انسان باید همان لحظه حساب و کتاب کند و نگذارد این خطورات ذهنی به عمل کشیده شود و آن نه مرحله که گفتیم از ناخودآگاه تا عمل است، طی شود. در اولین مرحله، با محاسبه نفس، با آن مبارزه کند.

یا حتی وقتی خطورات ربّانی و ملکی است که در مقابل خطورات نفسانی و شیطانی هستند، انسان در آن‌ها هم یک تأمل کند. لذا بیان کردم آیت‌الله العظمی ملا فتحعلی سلطان‌آبادی (اعلی الله مقامه الشریف) آن عارف بالله، وقتی می‌خواستند به یک سؤال پاسخ بدهند، ولو یک سؤال بسیار ساده هم بود، اول یک مقدار تأمل می‌کردند و بعد جواب می‌دادند. این، محاسبه نفس است که بسیار مهم است.

تعبیر ملا محسن فیض کاشانی از «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ تَقْساً إِلَّا وُسْعَهَا»

لذا اولیاء خدا ذیل آیه شریفه «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ تَقْساً إِلَّا وُسْعَهَا» [۲] نکاتی را براساس روایات شریفه بیان کردند که خیلی عجیب است. فرمودند: پروردگار عالم بیان می‌کند که شما باید مراقبه داشته باشید «إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْقُوَادَّ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» [۳]، ضمناً یکی از مطالب دیگر این است که پروردگار عالم، تکلیف ما لا یطاق برای انسان قرار نداده است.

ملا محسن فیض کاشانی، آن عارف بالله بیان می‌فرمایند: بدانید حال انسان در تکلیف نفس این است که می‌تواند به مراقبه از خطورات نفسانی، به مقام عصمت برسد، آن عصمتی که حتی فکر گناه نتواند تا ابد به ذهن او خطور کند. یعنی انسان در باب مراقبه می‌تواند این حال را داشته باشد. و بعد فرمودند: این «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ تَقْساً إِلَّا وُسْعَهَا» یعنی برو جلو تا آنجایی که دیگر نمی‌توانی و آنجایی که نمی‌توانی، یعنی جایی که حتی فکر گناه هم به ذهنت خطور نکند. البته اوایلش سخت است و حالات لقمه و حالات زمانه و ... نمی‌گذارد که انسان به راحتی طیّ طریق کند. اما با این حال اولیاء خدا نسخه دادند که حتی بچه‌هایتان را قبل از بلوغ و در دوران طفولیت در مکان‌های مقدّس عند الاولیاء ببرید و به آنها بسپارید که آن نفس و حال آنها روی بچه تأثیر دارد.

نسخه اولیاء در مورد تربیت فرزندان

لذا اولیاء خدا در مورد فرزندان خود خیلی مراقب بودند و قدیم که مکتب‌خانه بود، می‌گشتند ببینند چه کسی غیر از این که می‌خواهد حروف الفبا را تبیین کند، حالش، حال قرآنی است، نه اینکه فقط قرآن را می‌داند، تا فرزندان خود را به او بسپارند.

من یک جمله‌ای را از یکی از حقاظ قرآن شنیدم که خیلی تعجب کردم. ایشان می‌گفت: از یک جایی آمدند از افرادی که برای حفظ قرآن ثبت نام کرده بودند، مصاحبه کنند. وقتی از یک جوان پانزده، شانزده ساله پرسیدند: برای چه آمدی حافظ قرآن شوی؟ جواب عجیبی داده بود که من با شنیدن آن تعجب کردم. به آن فرد به بزرگواری که برای من نقل می‌کرد، گفتم: آقا! اشتباه نمی‌کنی؟ گفت: خیر، اتفاقاً سه بار از ایشان سؤال کردند و هر سه بار هم همین جواب را داد. گفته بود برای اینکه با حفظ قرآن، پولدار بشوم! باورش سخت است. خدا نیاورد انسان، با قرآن باشد ولی حالش، یک حال دیگری شود.

لذا اولیاء خدا قبل از این که حتی بخواهند حروف الفبا یا مثلاً مطالبی در باب قرآن و مکتب به فرزندان خود یاد بدهند، می‌رفتند می‌دیدند که آن معلم، صاحب نفس است یا خیر، تا فرزند خود را در حصن حصین قرار دهند. این که معلم فقط مطالبی را بداند که خیلی مهم نیست، خیلی‌ها خیلی چیزها می‌دانند، اما مهم این است که عمل کند و با نفس دون مبارزه کرده باشد.

اولین سخن گنه‌کاران در زمان رؤیت پرونده خود در قیامت

لذا می‌فرمایند: در مراقبه و محاسبه، این مهم است که از همان ابتدای خطورات، محاسبه‌ی اولیّه کنی و نگذاری از خاطرت برود. لذا اولیا خدا یک نکته‌ای را در اهمیت محاسبه بیان می‌کنند که خیلی جالب است. امیرالمؤمنین (ع) راجع به آیه‌ی شریفه «وَ لَکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ» [۴] بیان فرمودند: اگر انسان از اول، نسبت به ذهن خودش، مراقبه نداشته باشد، یک موقعی نگاه می‌کند، می‌بیند عملی را انجام داده است که دیگر نمی‌توان کاری کرد، ولو به این که بعداً پشیمان شود.

مثلاً طلحه پشیمان شد، زبیر هم پشیمان شد و حتی بیان کردند: خود سپاهیان‌ش، زبیر را کشتند. عبدالله بن زبیر وقتی دید: اگر

زبیر بخواهد برگردد، مصیبت بزرگی برای سپاهشان ایجاد می‌شود، دستور داد به یک طریقی او را کشتند. لذا بعضی مواقع‌ها پشیمانی دیگر سود ندارد. زبیر کشته شد، چون آن موقعی که باید باور کند که نفسش دارد قلقلکش می‌دهد و می‌خواهد احساس کند که او هم در مقابل مولی‌الموالی کسی شده است، با خطورات نفسانی خود مبارزه نکرد و اجازه داد پرورش پیدا کند.

امیرالمؤمنین(ع) راجع به همین زبیر که در ابتدا با ایشان بود و بعد باعث و بانی جنگ جمل هم همان بود، نکته‌ای را بیان می‌فرمایند، می‌فرمایند: علت این است که در نفس دون، وقتی این خواطر به ذهن می‌آید، توبیخش نمی‌کنند و این، عامل برای رشد و نمو می‌شود و دچار این عمل می‌شوند.

لذا این‌ها نکات بسیار مهمی است، اگر انسان دقت و مراقبه و مواظبت نکند، به قول آن مرد الهی و عظیم‌الشأن، آیت‌الله قاضی، این خواطر نفسانی انسان را به یک جایی می‌رساند که وقتی پرونده را به دست او می‌دهند و تبیین می‌کنند: «إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» [۵] این کتاب خودت را بخوان، کافی است که امروز خودت بر خودت حسابگر باشی؛ یک نکته‌ای به ذهن همه‌ی آن‌ها می‌رسد که ای کاش آن موقعی که فکر گناه آمد، عمل نمی‌کردم و همان‌جا آن محاسبه اولیه را داشتم.

پس اولین مرحله این است که همان آن‌جا، انسان، حال محاسبه را داشته باشد که به عمل نرسد. ذیل همین آیه شریفه که ما در بحث تفسیر یکشنبه‌ها بیان کردیم، «وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» [۶]، روایتی از وجود مقدس حضرت صادق(ع) و الفعل، امام جعفر صادق(صلوات الله و سلامه علیه) بیان شده که حضرت می‌فرمایند: اگر می‌خواهی دچار آن چه که پدرت آدم و مادرت حوا شد، نشوی، دعا کن که همان لحظه‌ای که خطورات بر تو می‌آید، حساب‌کش باشی، یعنی اجازه ندهی که به فعل تبدیل شود که اگر به فعل تبدیل شد، مشمول همان «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» خواهی شد؛ چون در آن صورت ما هم یک نوع ظلم به نفسمان کردیم، گرچه فردا هم پشیمانیم.

مراقبه در خانه جهانی!

پس اولین مرحله همین است که واقعاً انسان بتواند این خطورات را در وجود خودش کنترل کند. اولیاء خدا نکاتی را در این زمینه بیان کردند، یک نکته این است: هر چه بر دل، قلب و ذهنتان بگذرد، مِنَ الْخَوَاطِرِ است و انسان نباید از این غافل شود، منتها گاه زشت است و گاه عالی است.

آن‌جایی که انسان دچار خواطر زشت می‌شود، دو دلیل دارد، یک باید ببیند چه مکانی را انتخاب کرده است و دیگر این که چه زمانی هست. یعنی زمان و مکان در این مطلب نقش دارد. گاهی مکان، مکانی است که انسان را به خطورات الهی می‌برد، مثال می‌زنم، در مثال مناقشه نیست، شما ببینید مگر می‌شود وقتی به حرم ثامن‌الحجج(علیه آلاف التحية و الثناء) می‌روید، در آن جایگاه طهارت، فکرتان، فکر زشتی بشود؟! خیر، در آن‌جا حال، حال دعاست، حال، حال مناجات است، وضع، وضع دیگری است. لذا مکان، اثر دارد. اما یک مکانی رفته‌ای که مکان مناسبی نبود، آن مکان اثر منفی در روح می‌گذارد و خطورات نفسانی به خودی خود بر ذهنت می‌آید.

حالا امروز یک مکانی برای ما آماده کرده اند که بالاترین و بزرگ‌ترین مکان پلیدی‌هاست، مکان اینترنت و مکان شبکه‌های اجتماعی و ... را به راحتی برایمان فراهم کردند که حتی نیازی نیست از مکان منزل بیرون برویم. اگر یک موقعی بیان می‌کردند دهکده جهانی، امروزه تعبیر من، خانه‌ی جهانی است. الان دیگر یک خانه شده است، به یک دکمه زدن شما متصل می‌شوید به یک عالم دیگر، در کدام مکان ورود پیدا می‌کنید؟ چه چیزی برایتان می‌آید؟ آیا هر چیزی که آمد، باید باز کنم و ببینم چیست؟ خیر، این‌ها خطورات ذهنی است، اصلاً بعضی چیزها را باید همان‌جا قطع کنم و اصلاً نیاز نیست باز کنم. چون اگر باز کنید ببینید چیست، حالا می‌گویید: ادامه اش را ببینم که بفهمم چه می‌کنند و ... تا جایی شما را جلو می‌برد که ناخودآگاه انسان اصلاً می‌بیند گرفتار شده است.

مگر نفرمودند: نگاه بد، خودش زنای چشم است. مگر نفرمودند اگر نگاه کردی و این نگاه طولانی شد، گرفتار می‌شوی. مگر این‌ها فقط برای این عالم است و عالم چت و ... را شامل نمی‌شود؟! برای آن عالم هم همین است، فرقی نمی‌کند. فقط برای عالم حقیقی نیست، در عالم مجازی هم همین است، فرقی نمی‌کند. دکمه در اختیار خودت است، زدی گرفتار می‌شوی. می‌بینی واقعاً نمی‌توانی خود را کنترل کنی، زن.

من نمی‌گویم با اصل شبکه‌های اجتماعی مخالفم، اشتباه نشود. حضرت امام خامنه‌ای(مدّ ظله العالی) هم بیان فرمودند که مطالب باشد. وقتی ایشان بیان می‌فرمایند، معلوم است باید باشد و ما هم غیر از این نمی‌گوییم، اما عرض من این است و حتماً فرمایش امام خامنه‌ای هم همین است که اگر قدرتش را نداری، حذف کن. ورود پیدا کنی، بیچاره و گرفتار می‌شوی و تو را به قعر جهنم می‌برد. این نگاهی که در روایت بیان فرموده: اگر این نگاه طولانی شد، بدبخت می‌شوی، در آن عالم هم همین‌طور است و فقط برای عالم حقیقت نیست، در عالم مجاز هم همین است.

پاداشی که کیفیت آن بر قلب هیچ کسی خطور نکرده!

اما اگر از این خطورات نفسانی و شیطانی، برای خدا گذشتی و همان آن‌جا هم مراقبه کردی، برنده‌ای. اما این را هم بدان که این کار برای خودت است، نه خدا. اولیاء خدا می‌فرمایند: اندیشه بد، بالاترین سمّ مهلک بشری است. لذا اگر کسی این اندیشه بد و فکر گناه را کنار بگذارد، به نفع خودش است و خودش دچار مسمومیت و هلاکت نشده، خودش سم نخورده است و خودش گرفتار نشده است.

اما غیر از آن هم، اگر انسان این خطورات را کنار بگذارد و به تعبیری بگوید: من با خدا معامله کردم، در حدیثی قدسی در الجواهر السنیة آمده که خداوند متعال فرمودند: من برای بندگان صالحم که ذهن خودشان را کنترل کنند و به گناه فکر نکنند، چیزهایی را مهیا کردم که نه چشم‌ها آن‌ها را دیده، نه گوش‌ها آن‌ها را شنیده و نه کیفیت آن‌ها به قلب کسی خطور کرده است.

ما خیلی چیزها را در روایات شنیدیم و گفتند و نوشتند، اما می‌فرمایند: اتفاقاً یک چیزهایی برای چنین کسی مهیا می‌کنم که در روایات هم نخواندید، پیامبران هم برای شما نگفتند و به قلوب هیچ احدی هم خطور نکرده است.

چه چیزی از خوبی‌ها می‌تواند به قلب و ذهنتان خطور کند؟ مثلاً بهشتی چنین و چنان، مانند آن روایاتی که در مورد خانه مؤمن در بهشت بیان شده و قبلاً هم بیان کردم که هزار باب و هزار اتاق و در هر اتاق، هزار تخت و ... دارد. اما این‌ها را هم گفته‌اند. ولی این حدیث قدسی می‌گوید: اگر توانستی اندیشه و تخیل خودت را کنترل کنی، یک کاری می‌کنیم که اصلاً بر قلوب خطور نکرده است. نکات دیگر این‌شاءالله در جلسات بعد بیان می‌شود.

یاد خوبی‌ها؛ راه پرورش خطورات ربّانی

یکی از مطالب برای در امان ماندن از خطورات نفسانی و شیطانی است، پرداختن به خطورات ملکی و ربّانی است که بعدها اشاره می‌کنیم. یکی از راه‌های پرورش خطورات ملکی و ربّانی هم یاد خوبی‌هاست و بزرگ‌ترین خوبی، آقا جان، حضرت حجت است، آن مولای خوبی‌ها.

لذا عزیزان! شما هم هرجا رفتید، این را بگویید و اصرار بورزید به این که یاد آقا جان زنده شود. مدام برای هم بگوییم که هر ساعت یاد آقا جان حضرت حجت کنید، ولو حداقل به خواندن یک دعای سلامتی آقا، «اللهم کن لولیک». اول ساعت را کوک کن، موبایل را زنگ بگذار که ساعت ۴ صبح یک بار می‌خوانی، ۵ صبح یک بار می‌خوانی، ۶ صبح یک بار و ... حتی اگر یادت رفت، قضایش را به جا بیاور. ساعت ۱۰ است، من در دو ساعت ۸ و ۹ نخواندم، قضایش را به جا بیاور. خیلی اثر دارد.

حتی بیان کردم شب‌ها که می‌خواهی بخوابی، مثلاً ساعت ۱۱ شب می‌خوابی و ۳ و ۴ یا هر موقع می‌خواهی بلند شوی، برای آن ساعت هم که در خوابی، بخوان. انسان دائم یاد آقا باشد. اوایل ساعت بگذارد، بعد آرام آرام ملکه می‌شود.

آن وقت مگر می‌شود کسی دائم یاد آقا جان - که کریم و ابن‌الکریم است و در زیارت جامعه نسبت به این حضرات معصومین داریم: «و سجتکم الکرّم» - باشد، اما آقا جان یاد انسان نباشد؟! بگو: آقا جان! من معامله‌گر هستم، عوض این قضیه، می‌خواهم شما هم من را نگاه داری. می‌خواهم یاد شما باشم که فکر گناه نیاید.

شب‌ها قبل از خواب دقایقی حرف بزن، همان طور که بیان کردم: به تعبیر عامیانه مسواکت را هم که زدی و می‌خواهی بخوابی، حالا دقایقی با آقا جان حرف بزن. اگر هر شب و تأکیداً هر شب صحبت کردی و منقطع نشد و مثل حلقه‌های زنجیر بود، برکاتش را می‌بینی و حالت عوض می‌شود. به یک سال نشده، خودت مطالبی را متوجه می‌شوی. این‌ها لطف خدا و لطف حضرت حجت است.

یکی از راه‌های در امان ماندن از خطورات نفسانی و شیطانی، فکر خطورات ملکی و ربّانی است. کدام فکر بالاتر از فکر به آقا جان است؟ آن آقایی که همه چیز به ید قدرت اوست و خلیفه الله است. خدا او را برای من و تو قرار داده است. آن بزرگوار که اعمال ما به دستش می‌رسد. شاید اصلاً به ذهن ما نرسد و باور نکنیم، ولی آقا خیلی عنایت می‌کند. یک موقع یک چیزهایی که خودمان متوجه نمی‌شویم، از ناحیه آقا که لطف و کرم دارد، به ما عنایت شده است.

بارها هم عرض کردم هم خود خدا و هم حضرت حجت (روحی له الفداء) نخواستند که فقط بعضی‌ها شیخنا الاعظم، شیخ صدوق، سید مرتضی و سید رضی، آیت‌الله قاضی، آیت‌الله بهجت، آیت‌الله خوشوقت (اعلی الله مقامهم اجمعین) و ... بشوند. خدا گواه است هم خود خدا و هم حضرت حجت می‌خواهند ما هم مثل آن‌ها باشیم. آن‌ها الگو می‌شوند که من و شما هم مانند آن‌ها بشویم. می‌خواهند بگویند که می‌شود. عرض کردم یکی ترک می‌شود، یکی فومنی می‌شود، یکی اصفهانی می‌شود و ... هر کسی از جایی برمی‌خیزد. خدا می‌خواهد بگوید می‌شود عزیز دلم! نه زمان دارد، نه مکان دارد. می‌گوید من و شما هم باید این‌طور شویم. باید بخوابیم.

«السلام علیک یا مولای صاحب العصر و الزّمان»

این شب‌ها که می‌خواهیم حرف بزنیم، بعد از این که سلام دادیم، بگوییم: یابن‌الحسن! ایام ولادت است، دهه کرامت است. آقا جان! عیدی می‌خواهیم و عیدی ما این که ما را محافظت کنی. آقا جان! می‌خواهم سربازت شوم، می‌خواهم بنده خوب شوم. آقا جان! به جان خودت قسم، خودم هم نمی‌توانم خودم را کنترل کنم.

برای مادرش نرجس خاتون زیاد فاتحه بخوان. عرض کردم کلید ورود به قلب آقا جان، حضرت نرجس خاتون (س) است. بگو: به مادرت نرجس خاتون، آقا جان! نمی‌توانم خودم، خودم را کنترل کنم، شما باید عنایت و بزرگواری کنی. به مادرت قسم دستم را بگیر.

نمی‌خواهم هم در این ایام روضه بخوانم، اما یک اشاره‌ای کنم و آن این که بگو: شنیدم دو خانم را هم خیلی دوست داری. به عمه جانت، حضرت زینب کبری (ع)، دست من را بگیر. به آن عمه جانی که خیلی مصیبت دیده. عمه جانی که شام بلا دیده. عمه جانی که حسب بعضی از روایات وقتی به مدینه آمد، دیگر عبدالله بن جعفر، همسر گرامش هم او را نشناخت. چه شد برای زینب؟ چه دید زینب؟ رگ‌های بریده دید زینب. بدن پاره پاره دید زینب. محاصره بدن دید زینب. تیر زدن دید زینب. سنگ زدن دید زینب. آتش زدن‌های خیمه دید زینب. تازیانه به جان دختران پیامبر دید زینب. خیمه را آتش زدن دید زینب. زینب

چه کند؟! زینب چه سازد ای خدا با این عیال دریدر، زینب چه سازد ای خدا با کودکان بی پدر؟! بگذرم، زبان لال، به عمّه جانت زینب دست من را بگیر.

عرض کردم همیشه نه، ولی یک موقع‌هایی که واقعاً دیدی گره کار باز نمی‌شود، بگو: به حقّ آن مادری که علامه امینی می‌گوید بین در و دیوار صدا زد: مهدی! ... آقا جان! به آن لحظه... ه. ، اگر آن درب را نمی‌سوزاندند که درب خانه امام صادق را نمی‌سوزاندند، اگر آن درب را نمی‌سوزاندند، خیام ابی‌عبدالله سوخته نمی‌شد. به حقّ آن لحظاتی که مادرت بین در و دیوار صدا زد: «یا فضة خذینی»، آقا جان! دست ما را بگیر.